

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه اراک

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی

دیدگاه مولانا دربارهٔ جهان منتظم به منزلهٔ تجلی الهی

پژوهشگر

ساسان زندمقدم

استاد راهنما

دکتر جلیل مشیدی

استادان مشاور

دکتر سیده زهرا موسوی دکتر محسن ذوالفقاری

پاییز ۱۳۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم

دیدگاه مولانا درباره جهان منتظم به منزله تجلی الهی

پژوهشگر:

ساسان زندمقدم

رساله

ارائه شده به مدیریت تحصیلات تکمیلی به عنوان بخشی از فعالیت های تحصیلی لازم برای اخذ

درجه دکتری تخصصی

در رشته زبان و ادبیات فارسی

از

دانشگاه اراک

اراک-ایران

ارزیابی و تصویب شده توسط کمیته پایان نامه با درجه عالی

دکتر جلیل مشیدی (استاد راهنما و رئیس کمیته)..... دانشیار

دکتر سیده زهرا موسوی (استاد مشاور)..... استادیار

دکتر محسن ذوالفقاری (استاد مشاور)..... دانشیار

دکتر محمدرضا عمرانیپور شهرضا (داور داخلی)..... دانشیار

دکتر علی صباغی (داور داخلی)..... استادیار

دکتر مهدی شریفیان (داور خارجی)..... دانشیار

پاییز ۱۳۹۲

تقدیم به مولویان

مولانا جلال الدین محمد بلخی

سلطان العلماء بہاء الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی بکری

سید برہان الدین محقق ترمذی

شمس الدین محمد تبریزی

## سپاسگزاری:

بدین وسیله از زحمات پدر مهربان و مادر دلسوزم که در طول سالهای تحصیل یاریم کردند، همسرگرانقدرم که در تدوین این رساله از مشورت و کمک ایشان بهره جستم، استاد راهنما، استادان مشاور، نیز از همکاری بی دریغ پروفسور ویلیام چیتیک استاد راهنمای دوره فرصت کوتاه مدت مطالعاتی و همگی کسانی که در خصوص انجام پذیرفتن این سفر علمی به اینجانب کمک کردند، از صمیم قلب تشکر می کنم.

## چکیده

### دیدگاه مولانا درباره جهان منتظم به منزله تجلی الهی ساسان زندهمقدم

قرار گرفتن مضمون بازگشت به اصل، به عنوان هدف غایی مولانا شرح نحوه آن را در کلیه آثارش به دنبال داشته است. این رساله با کشف اینکه مولانا تئوفانی‌ها را نشانه‌گذاری کرده‌است آغاز شد و به دست آمد که از نظر مولانا، برای گذشتن از مراتبی که نهایتاً به بازگشت به اصل منتج می‌شوند، تئوفانی تنها وسیله است. تئوفانی، تجلی‌ای الهی از عالم برتر است. در زبان فارسی کلمه‌ای برای تخصیص به این نوع تجلی، که مستقیم‌ترین نوع تجلی خداوند است، نداریم. پس از معادل یونانی آن یعنی تئوفانی استفاده می‌کنیم. این تجلی یعنی تئوفانی قابل رخداد در کلیه جهان منتظم است. سالک باید خود را آماده کرده منتظر آن باشد. آنگاه خداوند، در عالمی فرودست صورتی به خود می‌پذیرد، تا بواسطه تجانسی که از این راه با عالم فرودست خواهد یافت، قادر به بازگرداندن سالک از عالم فرودست به عالم برتر باشد. از نظر مولانا همانطور که تجلی سبب جدایی انسان از اصل شده است، تنها همان قادر است دو مرتبه او را به اصل خود باز گرداند. به عقیده مولانا راه بازگشت به اصل، انجام تبدیلاتی بوسیله تئوفانی است. تئوفانی، که به خاطر طبیعت دو سویه‌اش ماهیتاً یک سمبول است، با این تبدیلات، گذراننده سالک از مراتب مختلف سلوک به سوی اصل و نهایتاً متحد کننده آن با اصل است. لذا در این رساله تمامی سمبولیسم‌های مورد استفاده مولانا مربوط به این تبدیلات و نکات در خور توجهی درباره آنها شناسایی شد. بر این اساس، سالک که در راز آموزی، با سمبولیسم پدیده‌های جهان منتظم و ارتباط آنها با تئوفانی آشنا شده است، در رویارویی با هریک از آنها، حضور تئوفانی در ضمیرش فرا خوانده می‌شود و تمامیت وجود سالک، اعم از حواس، مزاج، خو و نفس، در مراحل بوسیله تئوفانی مبدل می‌شوند. این راهی است برای باز جذب بقیه شئون زندگی سالک در ذکر، که اساسی‌ترین تعلیم مولانا در پرداختن روشمند به نام الله است.

**واژگان کلیدی:** مولوی، تئوفانی (تجلی)، سمبول، بازگشت به اصل، تبدیل، جهان منتظم

## فهرست

مطالب.....	صفحه.....
مقدمه.....	۹-۱.....
فصل اول: تئوفانی- تجلی.....	۲۴-۱۰.....
فصل دوم: سمبولیسم آب.....	۶۱-۲۵.....
کلیات.....	۲۸-۲۵.....
رویکرد نخست: آب در مقابل خاک	
نمودالف.....	۳۸-۲۸.....
نمود ب.....	۴۳-۳۹.....
نمود ج.....	۴۶-۴۳.....
رویکرد دیگر: آب از منظر تطهیر	
نمود الف.....	۵۴-۴۶.....
نمود ب.....	۵۸-۵۴.....
رویکرد دو دیگر: آب از منظر پویایی	
نمود الف.....	۶۰-۵۸.....
نمود ب.....	۶۱-۶۰.....
گره خوردن بعضی رویکردها به یکدیگر.....	۶۱-۶۱.....
فصل سوم: سمبولیسم بهار و باغ.....	۷۷-۶۲.....
کلیات.....	۶۴-۶۲.....
از باغ برون تا باغ درون، بیان مقامات سلوک.....	۷۷-۶۴.....

فصل چهارم: سمبولیسم آکل و مأکول.....	۷۸-۱۱۱
کلیات.....	۷۸-۷۹
رویکرد نخست: سالک آکل است، تبدیل مزاج.....	۸۰-۹۷
رویکرد دیگر: سالک مأکول است، تبدیل خو.....	۹۷-۱۱۱
فصل پنجم: سمبولیسم باد و متعلقات آن.....	۱۱۲-۱۳۹
کلیات.....	۱۱۲-۱۱۲
الف: بررسی باد.....	۱۱۲-۱۱۳
ب: بررسی نی سمبول تئوفانی.....	۱۱۳-۱۲۰
ج: بررسی شعر.....	۱۲۰-۱۲۴
د: بررسی سخن.....	۱۲۴-۱۳۰
ه: بررسی سماع.....	۱۳۰-۱۳۲
و: بررسی ذکر.....	۱۳۲-۱۳۷
ز: بررسی کار بی کاری.....	۱۳۷-۱۳۹
فصل ششم: سمبولیسم اتحاد و عشق، سمبولیسم استحاله.....	۱۴۰-۱۹۷
کلیات.....	۱۴۰-۱۴۷
عشق آدمی به آدمی.....	۱۴۷-۱۶۱
عشق آدمی به ماوراء.....	۱۶۲-۱۷۱
مراتب عشق به ماوراء.....	۱۷۱-۱۹۱
نکات و اصطلاحاتی در خصوص سمبولیسم اتحاد و عشق.....	۱۹۱-۱۹۷
سمبولیسم استحاله.....	۱۹۷-۱۹۷



فصل هفتم: سمبولیسم پرندگان.....	۱۹۸-۲۰۳
کلیات.....	۱۹۸-۱۹۸
رویکرد نخست: پرندگان شریف در مقابل پرندگان وضع.....	۱۹۸-۲۰۱
رویکرد دیگر: شکار پرندگان.....	۲۰۲-۲۰۳
فصل هشتم: سمبولیسم نور، نظر، آگاهی و اندیشه.....	۲۰۴-۲۱۹
نور، سایه نور و سایه سایه.....	۲۰۴-۲۰۵
نور و آب در مقابل نار.....	۲۱۰-۲۱۱
نظر، آگاهی و اندیشه: تاثیر آیه شریفه "وجعلنا من بین ایدیهم...".....	۲۱۱-۲۱۹
فصل نهم: تبدیل.....	۲۱۹-۲۴۶
کلیات.....	۲۱۹-۲۱۹
الف: تبدیل حواس.....	۲۲۱-۲۳۲
ب: تبدیل مزاج.....	۲۳۲-۲۳۵
ج: تبدیل خو.....	۲۳۵-۲۳۹
د: تبدیل نفس(عقل جزئی: نظر، آگاهی و اندیشه).....	۲۳۹-۲۴۴
چند تمثیل و نکته هایی از تبدیل.....	۲۴۴-۲۴۶
نتیجه گیری.....	۲۴۷-۲۴۹
کارمایه ها.....	۲۵۰-۲۵۵

## مقدمه:

«این ضعیف از آغاز مطالعه خود در آثار آسمانی و جاودانی حضرت مولانا عظیم الله ذکره، پیوسته راه درست و طریق صواب را در حل رموز و کشف اسرار و شرح غوامض آن آثار، مراجعه بکلمات و کتب مشایخ و پیران حضرت مولانا دانسته و هم بر این طریق گام نهاده است...» (ترمذی، ۱۳۳۹: مقدمه مصحح، الف).

نگارنده، سطور فوق را از مقدمه استاد فروزانفر بر معارف سید برهان الدین محقق ترمذی آورد، تا هم تبرکی از کلام این محقق فرهیخته نصیب خود ساخته باشد و هم منہاج خود را در پژوهش تالی بر خوانندگان مشخص کرده باشد. او بر اساس همین جملات استاد فروزانفر و تاکید ویلیام چیتیک که در طول فرصت مطالعاتی سمت استاد راهنمای خارجی را برعهده داشتند، علاوه بر مطالعه کلیه آثار نظم و نثر مولانا، دو جلد کتاب معارف بهاءولد، مقالات شمس و معارف برهان الدین محقق ترمذی را به دقت تمام مطالعه و از شواهد ممد جریان تحقیق برگیزه نویسی کرد. آنچه از پس این بررسی روی نمود در سطور ذیل مختصراً من باب مقدمه نگاشته خواهد شد.

با پی گرفتن روند فوق، اولین چیزی که در حین تتبع این رساله بر او آشکار شد، این بود که آثار شمس، مولانا، بهاء‌ولد و برهان الدین محقق ترمذی، قطعات جورچینی هستند که به نحوی اعجاب انگیز مکمل یکدیگرند. در این میان دیگر نگرش‌های عرفانی هرچند در اصل به موضوعاتی یکسان اشاره دارند، ولی چون به نسبت از دستگاه فکری و بیانی با مشابهت کمتر برخوردارند، در حل غموضات آثار مولانا به حد وافی روشنگر نخواهند بود. لذا کلیه محققینی که برای شرح آثار مولانا از مطالعه آثار گوناگون مراجع عرفانی - فلسفی سود جسته‌اند، هرچند به کلی به خطا نرفته‌اند، ولی تیر صواب را بسی دورتر از مرکز آماج، یعنی حق حقیقت نشانده‌اند. در این میان شخص دیگری که مطالعه آثارش به درک بهتر آثار مولانا کمک خواهد کرد سنایی غزنوی است، که تاثیر شگرف او بر مولانا و برهان الدین محقق ترمذی آشکار است. ولی بعد از مطالعه آثار مشایخ و پیران مولانا، مطالعه تطبیقی آثار خودش در این باب راهنماست، و حقیقتاً بهترین مفسر برای یک متن، خود آن متن و دیگر آثار نویسنده آن است.

تصویب موضوع این رساله پیامد تحقیقی بود که نگارنده مقدمات آن را از مدت‌ها پیش آغاز کرده بود. دیدن مشابهت تصاویری سمبولیک<sup>1</sup> که مولانا در مثنوی از چهار مقوله به ظاهر مختلف، اما در باطن یکسان، ارائه کرده بود، باعث شد که به پیگیری علت این تشابه بپردازد. این چهار مقوله کلمه الله، کلام الله، رسول الله و ولی الله بودند. هر چند در متون دینی نظیر آیات و روایات و حدیث شواهد معتنی بهی از اشتراک ماهیت این مقولات به دست آورده بود، لیکن تقریباً دو سال طول کشید تا بتواند کلمه‌ای واحد را که به آن ماهیت اطلاق می‌شد به دست آورد. همه این مقولات نوعی تجلی الله بودند آن هم در بالاترین مرتبه آن؛ ولی در زبان فارسی کلمه‌ای مختص آن نیافته بود و ابداع آن نیز چون کسی قبلاً در این باره نکوشیده بود یا مطرح نشده بود، ابتدا به ساکن تلقی می‌شد. تا اینکه دقتی در آثار فلسفی یونان و نیز کلام مسیحی و یهودی این کلمه را برای او آشکار کرد و آن کلمه "تئوفانی" بود. اما تئوفانی

چیست؟ نخست شایسته است تعریفی ساده از تئوفانی به دست دهیم. تئوفانی (Theophany, Θεοφάνεια) کلمه‌ای است یونانی، به معنی تجلی خداوند، که برای ارجاع به مستقیم‌ترین تجلی خداوند وضع شده است. هرچند معنی لفظی آن می‌تواند به تمام آفریده‌ها تعمیم پیدا کند. [از دیدگاه افلوپین همه هستی تئوفانی است، یعنی تجلی و انکشاف خداوند] (Perl, ۲۰۰۷: ۱۰۲). و تعریف دیگر: «معنی لغوی تئوفانی " نشان دادن خداوند" است؛ و به معنی تجسد خداوند در اشیاء نیست، بلکه به معنای بازتاب خداوند در آئینه صور مخلوق است» (Nasr, ۱۹۸۹: ۱۸۶). به گونه‌ای مفصل‌تر می‌توان گفت: «"هیروفانی" (از واژه یونانی "hiero" "هیرو" به معنای "مقدس" و "phainein" "فاین" به معنای "پدیدار کردن") مفهومی است که بیانگر تجلی مقدس است... "هیروفانی" مفهومی گسترده است، و بسته به حضور مقدسی که در پدیده‌ای متجلی شود و معنای الهام شده از قبل این حضور به آن پدیده، انواعی مختلف خواهد داشت. گاهی "هیروفانی" حضور الهی را مکشوف می‌کند؛ در این حالت "هیروفانی" یک "تئوفانی"، یعنی تجلی خداوند، است. "تئوفانی"ها می‌توانند بسته به طبیعت آن صورت الهی که در آن‌ها پدیدار می‌گردد، تفاوت گسترده‌ای در صورت و معنی، داشته باشند. حاجت به ذکر نیست که "تئوفانی"ها در فرهنگ‌های مختلف کیفیات کاملاً متمایزی از تقدس را مکشوف می‌سازند (Jones, ۲۰۰۵: ۳۹۷۰-۳۹۷۴). از معمول‌ترین مثال‌هایی که برای تئوفانی می‌آورند، درختچه آتشی است که خداوند از درون آن با موسی صحبت کرد. [از دیگر تئوفانی‌ها در مذهب یهود فرشتگانی هستند که به صورت مردانی مزده فرزند برای ابراهیم می‌آورند و بعد به ویرانی سدوم می‌روند] (Hamory, ۲۰۰۸: ۱).

شاید پرسیده شود که کلمه "تجلی" خود چه عیبی داشت؟ مولانا در همه موارد آن را به صورت یکسان به کار برده است و این زمینه متن است که می‌تواند مرتبت مورد نظر او را در هر کاربرد آشکار کند. مطمئناً تنها مریدان او پس از آموخته شدن با سیر و سلوکش قادر به

درک معنای اراده شده از طرف او در هر یک از مصداق‌های کاربرد کلمه "تجلی" در متن کلامش بوده‌اند. ولی با در نظر گرفتن امکان مطرح شدن نمونه‌های استفاده از کلمه "تجلی" در مراتب مختلف در یک گفتمان، که موارد آن نیز در مثنوی کم نبود، نشاندار کردن حالت خاصی از آن، که اتفاقاً سرنخی در درک تعالیم او به دست می‌داد، غنیمت شمرده می‌شد.

از پس این شناخت و نشاندار کردن، یقین بر وجود قصدی خاص از جانب مولانا در این کاربرد برای نگارنده قطعی شد. گو که یکی از دلایل مولانا هم برای ارائه تصویر سمبولیک یکسان از این مقولات به ظاهر مختلف، همان نشاندار کردن آن‌ها برای مریدانش بوده است. از این رو به یافتن این نوع نشانه‌گذاری در سایر آثار او پرداخت. درک ماهیت این نوع نشانه‌گذاری سبب شد تا دیگر تصاویری از همین دست را شناسایی کند و دریابد که آن تصویر واحد از چهار مقوله گفته شده انعکاس نشانه‌گذاری مولانا در یک سمبولیسم خاص بوده است و در دیگر موارد تصاویر بسته به سمبولیسم‌هایی که در آن انعکاس می‌یابند شکل خواهند گرفت. فی‌المثل در یافته‌ای از این بررسی که منتج به چاپ مقاله برگرفته از این رساله هم شد، تصاویر سمبولیک یکسان، همگی شیری را در وضعیتی مجسم می‌کردند که به غلط گاو پنداشته یا دیده می‌شد. این تصویر، نشانه‌گذاری مولانا از آن چهار مقوله در سمبولیسم آکل و مأکول است، که یکی از دو سمبولیسم اساسی مورد کاربرد او برای بیان اصلی‌ترین محور تعالیمش یعنی تبدیل خواهند بود. دیگر سمبولیسمی که به آن اشاره شده سمبولیسم عشق یا اتحاد است که عمده‌ای از کاربرد آن تاکنون از نظر محققان دور مانده بود و جزو مکشوفات بدیع این رساله است. سمبولیسم‌هایی که مولانا این چهار مقوله را در آن‌ها تصویر کرده است، محدود به این دو نیستند، ولی این دو حسب مؤکد بودن در آثارش، اساسی‌تر به نظر می‌رسند. از دیگر سمبولیسم‌ها می‌توان سمبولیسم آب را مطرح کرد، که مولانا تمام ظرفیت‌های مختلف آن را در این خصوص به کار می‌گیرد. ولی گفتنیست که همه این سمبولیسم‌ها مثل آکل و مأکول برای

نشانه‌گذاری هر چهار مقوله به کار نرفته‌اند و رسول الله و ولی الله سهم بیشتری در این میان دارند. هرچند که گاه کلمه الله یا کلام الله یک سمبولیسم خاص را به تنهایی به خود اختصاص داده‌اند. شایان ذکر است که تئوفانی به عنوان جزء مبدل و هسته مرکزی تعالیم مولانا، تنها جزء رهیافت او از سیر و سلوک نیست که در سمبولیسم‌ها باز تابانیده می‌شود. به این معنی که دیگر منضمات سیر و سلوک، علاوه بر این رکن اساسی، جایگاه خویش را در سمبولیسم مورد استفاده باز می‌یابند. مولانا به طور معمول در انعکاس رهیافتش از سیر و سلوک در سمبولیسم-ها، این جزء را به صورت یک مبدل که به خاطر ماهیتش دارای دو سوی، که یک سو الهی و سوی دیگرش انسانی، است نشانه‌گذاری می‌کند. حال نحوه عمل این جزء بر روی مبدل یعنی سالک با توجه به سمبولیسم مورد نظر شکل می‌پذیرد.

چون از سمبول و سمبولیسم صحبت به میان آمد، ابتدا باید ارتباط سمبول و تئوفانی را مشخص کنیم. «تئوفانی‌ها می‌توانند تبدیل به سمبول شوند. از این لحاظ سمبول‌ها اهمیت دارند، چون می‌توانند حامل یا حتی جایگزینی برای تئوفانی‌ها باشند. اما سمبول‌ها می‌توانند نقشی حتی حیرت‌انگیزتر و خلاقانه‌تر در زندگی معنوی داشته باشند: آنان گاهواره رشدی برای تئوفانی شدن هستند. به‌واقع خود سمبول گاه یک تئوفانی است؛ یعنی حقیقتی مقدس را مکشوف می‌کند که هیچ تجلی دیگری توانایی انکشاف آن را ندارد. سمبولیسم به نوبه خود یک تئوفانی است و توانایی این را دارد که پیوندی ناگسستنی بین نوع انسانی و تقدس پدید آورد. سمبولیسم که زبان تئوفانی‌ها را ادامه می‌دهد، ابژه‌ها را به چیزی جز آن چه در عالم طبیعت به نظر می‌رسند متبدل می‌سازد. از طریق سمبولیسم هر پدیده دنیاوی می‌تواند نشانه‌ای از حقیقت متعالی و تجسم قداست تمامی یک سیستم سمبولیکی شود» (Jones, 2005: 397-397). پس بواقع سالکی که توسط یک تئوفانی مبدل می‌شود، خود نیز تئوفانی شده است و می‌تواند عینا همان تبدیل را در سالکی دیگر بوجود آورد.

نیز همانگونه که آمد مولانا هر آنچه در جهان منتظم است را با اختیار این سمبولیسم‌ها، به عنوان دیگر اجزاء لازم رهیافت سلوک، در کلیت سیستم مقدسی که نمودگار عروج و بازگشت به اصل است بازجذب می‌کند. مشاهده ساری بودن این نشانه‌گذاری و رفتار او با سمبولیسم‌ها در این خصوص باعث شد تا موضوع رساله بسط این نظریه در دیگر آثار مولانا قرار گیرد تا شمای برجسته و واضحی از آن چه برای او اهمیت داشته است، وسیله تحقیق بیشتر در شناخت اندیشه او را به وجود آورد.

یکی از اولین شیوه‌های بیانی به کار گرفته شده در کلیه زبانها سمبول و تمثیل است. قدیمترین متون یا متون وحی هستند، یا متون حماسی و اسطوره‌ای. در مورد وحی، آیات قرآن نیز کتبی چون عهد قدیم و جدید بر این امر صحنه می‌گذارند. آیاتی که خداوند در آنها برای خودش مثال زده است و خود را "نور آسمان‌ها و زمین" (۳۵،۲۴) خوانده است و آیه‌ای دیگر که به انسان‌ها می‌گوید که "شما برای خدا مثال زنید، چون او می‌داند و شما نمی‌دانید" (۷۴،۱۶)، نشان می‌دهند که خداوند در کتب وحی از سمبول و تمثیل بهره جسته است و انسان‌ها نیز به تبع برای بیان مسائل الهی به این کار دست می‌زده‌اند؛ وجود جنبه سمبولیک و تمثیلی متون حماسی و اسطوره‌ای نیز احراز شده است. به گفته شمیسا مختصه ادبی اولین نثرهای زبان فارسی حماسه و اسطوره است. او می‌آورد که حماسه ملی ایران که کلا جنبه اساطیری، سمبولیک و تمثیلی دارد، اولین منقولات از زبانهای باستانی به دری است (رک شمیسا، ۱۳۸۶: ۴۱). با این حساب می‌توان گفت سمبول و تمثیل از اولین عناصر بیانی بوجود آمده در زبان‌ها هستند.

اما بستره وجودی تمثیل و سمبول تناظر و نظم است، لذا جهان منتظم، بهترین بستره برای آدمی در آشکار کردن مبدا خود و جهان از این طریق است. لغت "Cosmos"

(κόσμος) واژه‌ای یونانی است و در ریشه لغوی اشاره به جهان از جهت منتظم بودن آن دارد.

در خصوص معنی این کلمه آوردن قسمتی از کتاب جمهوری افلاطون به ما کمک می‌کند:

توس گرامی، کسی که به حقایق سرمدی روی آورده است و همواره در این اندیشه است که ماهیت راستین هر چیزی را دریابد، وقت آن را ندارد که به عوالم پست‌تر توجه کند و در کارهای روزانه آدمیان به کنجکاوی پردازد و با آنان ستیزه جوید و روح خود را از دشمنی و حسد آکنده سازد. بلکه همه اوقات او صرف این می‌شود که نخست عالمی را تماشا کند که نظامی ابدی در آن حکمفرماست و دگرگونی را در آن راه نیست و هیچ ذاتی آنجا با ذوات دیگر دشمنی نمی‌ورزد و از آنان دشمنی نمی‌بیند بلکه همه چیز تابع "نظمی خدایی" است و گوش به فرمان خرد دارد؛ و سپس آن عالم را سرمشق خود قرار دهد و به تقلید از آن پردازد و تا آنجا که برای آدمی امکانپذیر است، زندگی خود را شبیه آن عالم سازد. یا گمان می‌کنی که ممکن است که کسی به چیزی دل ببازد و پیوسته با آن معاشر باشد ولی به آن تأسی نجوید؟ گفت: نه، ممکن نیست. گفتم: بنابراین فیلسوف چون همواره با "عالمی منظم **κοσμίω** و الهی **θείω**" سروکار دارد، خود نیز تا آنجا که برای طبیعت بشری امکانپذیر است "منظم **κόσμιός**" می‌شود و جنبه‌ای "الهی **θειός**" می‌یابد (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۰۳۷).

مولانا نیز در بیتی که بیان دقیق نگرش آشکار شده بر ما در این رساله است می‌آورد:

این جهان منتظم محشر شود      گر دو دیده مُبدل و انور شود (مولوی، ۱۳۸۶: ۹۵۰)

فی الجمله آشکار است که در درک دنیا به عنوان مثال عالم ماوراء، توجه به منتظم بودن آن

راهکاری اصلی است. این منتظم بودن و تناظر مراتب آفرینش در جای جای آموزه‌های دینی



به چشم می خورد. فی المثل امام صادق (ع) فرموده‌اند: «انَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُلْكَ عَلَى مِثَالِ مَلَكُوتِهِ وَ اسَّسَ مَلَكُوتَهُ عَلَى مِثَالِ جِبْرُوتِهِ لِيَسْتَدِلَّ بِمُلْكِهِ عَلَى مَلَكُوتِهِ وَ بِمَلَكُوتِهِ عَلَى جِبْرُوتِهِ؛ خداوند متعال عالم طبیعت را بر مثال ملکوتش خلق کرد و ملکوتش را بر مثال جبروتش؛ تا استدلال کند - یا استدلال شود - با مُلکش بر ملکوتش و با ملکوتش بر جبروتش». (نسفی، ۱۳۹۰: ۷۵).  
مولانا هم می آورد: «هرچ درین عالم می بینی در آن عالم چنانست؛ بلک این‌ها همه انموذج آن عالمند و هرچ درین عالمست همه از آن عالم آوردند... اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ اِنَّا یعنی جمیع اجزای ما از آنجا آمده‌اند و انموذج آنجااند و باز آنجا رجوع می کنند از خُرد و بزرگ و حیوانات» (مولوی، ۱۳۸۴: ۱۱۱-۱۱۲).

اما مصراع دوم این بیت محور اصلی پژوهش این رساله است یعنی مُبَدَّل شدن. چون به واقع شاهراه طریقت از نظر مولانا گذر از مراتب مختلف وجود تا اصل است، و این تبدیل‌ها گذر از منازل مختلف این سفر است. اما این تبدیل‌ها به مُبَدَّل نیاز دارند و مولانا همه جا سلوک را منحصر به حضور مُبَدَّل می‌داند. غایت این راه به این ختم می‌شود که مُبَدَّل خود تبدیل به مُبَدَّل خواهد شد.

در این رساله، به محور اصلی مورد توجه او در این امر، یعنی تبدیل، توجه ویژه خواهد شد. در خلال آن مباحثی از غموضات شعر او که در ارتباط با این محور است، مطرح خواهد شد، که نشان کارگشایی این نگرش و صائب بودن آن خواهد بود. به این امید که بتوان سر او را از ناله او شنید و گوش وجود مستمع نعره‌های جانی او شود.

---

پی‌نوشت:

۱- نگارنده کلمه "سمبول" را در این رساله به کار برد، و از به کار بردن "نماد" خودداری کرد. در مورد انتخاب املای "سمبول" و نه "سمیل"، عدم شباهت کلمه خارجی وام گرفته شده به دیگر کلمات فارسی، که ممکن بود با آن خلط شوند، رعایت شد. اما در مورد انتخاب این کلمه؛ با توجه به آنچه امروز مرسوم و مصطلح است، این دو کلمه یعنی سمبول و نماد، در متون مختلف با معانی بالنسبه یکسان به کار رفته‌اند، و تمایزی هم بین آن‌ها قائل نشده‌اند. این در حد خودش قابل قبول است و اشکالی به همراه ندارد. گفتنی است نگارنده به هیچ وجه در پی ارائه تعریف جدیدی نیست؛ و صرفاً در پی یادآوری تمایز از یاد رفته‌ای

است، که با در نظر گرفتن آن حق مطلب در ارائه صحیح تفاسیر سمبولیکی ادا می‌شود. در متون ادب تعلیمی و حکمی و عرفانی، کسی مثل مولانا، یک شیء را گاه در جایگاه مقدس، و گاه در جایگاه متضاد نسبت به آنچه معهود بوده است قرار می‌دهد؛ مثلاً طلا یک بار نشانگر فساد ناپذیری و شرافت است و بار دیگر نشانگر حرص ورزیدن (رک مولوی، ۱۳۸۶: ۵۶۳)، و شیر را که نشانگر الوهیت است، گاهی نشانگر نفس اماره (رک مولوی، ۱۳۸۶: ۶۴)؛ در قدیم خود خوانندگان این متون بین این دو حال تمییز قائل می‌شدند و احتیاجی به ممیز کردن آنها با دو کلمه مجزا وجود نداشت. اما امروزه که معنای فلسفی قدیم به کلی از اذهان رخت بر بسته و فهم نمی‌شود و صرفاً معنای قراردادی برای هردو لحاظ می‌شود. آنچه قدیم در معنای فلسفی حکمی از سمبول یا نماد مستفاد می‌شده است برابر با معنای امروزشان نیست. سمبول و نماد در معنای امروزشان دقیقاً معادل Representation هستند. یک شیء امروزه به طور قراردادی سمبول یا نماد چیزی قرار می‌گیرد لیکن بر باور فلسفی و حکمی نماد و سمبول بودن یک شیء در مواردی که به اصل الهی نهفته در آن مربوط می‌شود، ذاتی آن بود. لیکن در جامعه ادبی امروزه، از جمله زبان و ادب فارسی، آن معنا فوت شده است و صرفاً جنبه قراردادی آن در نظر گرفته می‌شود. لذا در مواردی که قصد بررسی متونی را که معنای فلسفی قدیم در آنها لحاظ می‌شده است، داریم، تنها راه این است که، با لحاظ کلماتی مجزا، در سمبول یا نماد قرار گرفتن یک شیء، بین حالتی که وجه اصلی و ذاتی شیء مد نظر است و حالتی که صرفاً وجهی عارضی از آن لحاظ شده است، تفاوت قائل شد. فی المثل در مورد این رساله که می‌خواهیم دیدگاه مولانا درباره جهان منتظم به منزله تجلی الهی را بررسی کنیم نمی‌توانیم در نقد خود، معیار را تعریف زبان‌شناسان و ادیبان امروزی از سمبول و نماد بگیریم، برای نزدیک شدن به دیدگاه او باید آنچه مد نظر ا در این باب بوده است را ملاک قرار دهیم. دیونیسوس آرتوپاگیت و رنه گنون که مراجع بزرگی در شناخت تئوفانی‌ها و سمبول‌ها هستند، قائل به تمایز بین سمبول و Representation هستند: «تمایز مشخصی بین اسماء الهی و سمبول محسوس وجود ندارد. بدین معنا که سمبول محسوس، امتداد و تداوم کاملی از آن نامی است که، سمبول آن را سمبولیزه می‌کند. از هر یک از نام‌های الهی در انکشافی مقدس، نام یکی از محسوسات منکشف می‌شود. در هر انکشاف دو نمود مشابه و نامشابه وجود دارد» (Perl, ۱۰۲: ۲۰۰۷). رنه گنون نیز در کتاب مفصلی که درباره سمبولها دارد می‌گوید: «تمامی موجودات، بسته به اصل و رکنی حاضر در کلیت وجودشان، باید خود آگاه یا ناخودآگاه شایق به بازگشت به آن اصل باشند. این تمایل به بازگشت به اصل، در هر یک از سنتها نمود سمبولیک خود را دارد» (Guenon, ۵۳: ۱۹۹۵). ما در این رساله از بین نماد و سمبول که هر دو در متون فلسفی و حکمی قدیم، به علاوه و پیش از معنای قراردادی، معنای ذاتی خود را داشته‌اند، ناگزیریم یکی را برای اشاره به آنچه مناسب برای اشاره به تجلی و تئوفانی است انتخاب کنیم. از آنجا که نماد به عنوان ترجمه سمبول، به سرعت جای خود را در ادب فارسی برای اشاره به معنای امروزی باز کرده است و سمبول پس از ترجمه شدن به نماد به بالنسبه به حال خود رها شده است، لذا سمبول گزینه بهتری برای این کار بود.

## فصل اول: تئوفانی - تجلی

در مقدمه آمد که چرا مولانا بر تئوفانی تکیه دارد. اینجا باید اضافه کنیم که خداوند، یا از طریق خداوندی که صورت انسانی پذیرفته است به میان آدمیان می‌آید، و آن انبیاء و اولیاء هستند؛ یا اینکه خداوند، صورت زبان انسانی را به خود می‌گیرد مثل قرآن و کلمه الله:

لباس جسم پوشیده که کمتر کسوه آن است      سخن در حرف آورده که آن دونتر زبانستی  
به گل اندوده خورشیدی میان خاک ناهیدی      درون دلق جمشیدی که گنج خاکدانستی

(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۴۲)

مولانا در بیت زیر به بهترین نحو، دیدگاه خود را درباره چرایی لزوم تئوفانی بیان کرده است:

از یک شعاع رویت چون لامکان مکان شد      هم برق تو رساند او را به لامکانی

(همان: ۱۹۵)

برای گذشتن از عالمی به عالم و رای آن، تنها راه، شکافته شدن نفس آن عالم، یا به عبارت دیگر فنای مرتبت متناظر آن در وجود آدمی است. این شکافتن با برق تجلی صورت می‌گیرد. به همین علت مولانا که در بیت "از یک شعاع رویت..." از یگانگی امکان بازگرداننده صحبت کرده است، نحوه عمل آن را هم به این صورت بیان کرده است:

مرگ نفس است در تجلی      مرگ جعلست در عبربیز (همان: ۷۰)

یا:

خاموش که تا هستی او کرد تجلی هستیم بدانسان که ندانیم که هستیم(همان:۲۲۶)

این تلقی را نباید صرفاً به نفس به معنای اماره و... مربوط دانست، بلکه اینجا حقیری و بی ارزشی آنچه پشت سر گذاشته می‌شود نسبت به آنچه پیش روست، مد نظر است. اگر مولانا بیت "از یک شعاع رویت..." را سروده است، به این دلیل است که تئوفانی هم تجلی آفریننده است و هم باز گرداننده؛ به این معنا که در نظر مولانا "شعاع روی" در مصراع اول دقیقاً همان "برق تو" در مصراع دوم است. در این خصوص در دیوان شمس درباره تئوفانی دوبیت مهم وجود دارد:

ای آنک ز یک برقی از حسن جمال خود این جمله هستی را در حال عدم کرده  
وآنکه ز وجود تو بر ساخته هستی را تا جمله حوادث را انوار قدم کرده(همان:۱۲۳)

در بیت نخست شعشعۀ پرتو ذات، همۀ کاینات را معدوم می‌کند و سپس عالم از تجلی آفریننده یا همان تئوفانی ساخته می‌شود. مولانا مقصود از تئوفانی را حضور لامکان در مکان می‌داند که بی شک هدفش باز گرداندن عنصری لامکانی محبوس در مکان است:

این همه رمز است و مقصود این بود کان جهان اندر جهان آید همی  
همچو روغن در میان جان شیر لامکان اندر مکان آید همی  
همچو عقل اندر میان خون و پوست بی نشان اندر نشان آید همی(همان:۱۷۱)

و پیامی که تئوفانی می‌آورد این است:

نه انبیا که رسیدند بهر اظهارند که ای نتیجه خاک از درونه کان داری

که من به تن بشر مثلکم بدم و اکنون مقام گنجم و تو حبه‌ای از آن داری

(همان:۲۸۶-۲۸۷)

تئوفانی واسطه سریان رحمت الهی در عالم است:

به بر و بحر فتادست ولوله شادی که بحر رحمت پوشید قالب بشری(همان:۲۹۰)